

نیم‌نگاهی به ادبیات معاصر افغانستان

نقدی بر مجموعه مقالات سمینار
ادبیات معاصر افغانستان

● عبدالله مؤمند



■ در ادبیات معاصر ما امروز بیشتر زبان مقاومت مطرح است و زبان مقاومت باعث تحولی بزرگ و عمیق در ادبیات ما گردیده که با صراحت می‌توان آن را نوآوری نامید.

■ آنهایی که تصور می‌کنند با زبان «انوری ابیوردی» یا با زبان «سعدی شیرازی» می‌توان درین عصر تجارب انسان عصر ما را تصویر کرد، به نظر من مقداری پذیرفتن آن دشوار می‌نماید.

حروف اضافه در این مقاله دیده می‌شود و از آن جمله‌اند: تأثیر مستقیم بالای ادبیات که منظور همان تأثیر مستقیم بر روی ادبیات است. همچنین استعمال نقاط به جای نکات، مسیر هنریت به جای مسیر هنر، پایین به جای پایان و...

همچنین مطالبی که به زبان پشتو نقل شده و از ترجمه این موارد به زبان فارسی غفلت شده بود، با علامت نقطه چین داخل کروشه مشخص شده است.

نثر سلیس و شیرین نویسنده افغانی، «عبدالله مؤمند»، هر خواننده فارسی زبان را بر آن می‌دارد که با خواندن این مقاله، آن را تا انتها پی گیرد. آشنایی با ادبیات معاصر افغانستان با توجه به نبردهای متعدد در این کشور، مطمئن نظر تمام ادب‌دوستان و پارسی‌گویان در سراسر جهان خواهد بود. گرچه نوشته زیر تنها اشاره‌ای است بر ادبیات معاصر افغانستان. مسلماً تفاوت‌های اندکی در کاربرد لغات و

اشاره

با آنکه زبان رسمی کشور دوست و همسایه، افغانستان، زبان پشتو است، اما به علت قرابت این زبان با زبان فارسی و همچنین تاریخ دو کشور همسایه، بیشتر ادبای پشتو زبان افغان، از توانایی خاصی در سخن گفتن و نوشتن به زبان فارسی بهره‌مندند. مقاله زیر که نقدی است بر مجموعه مقالات «سمینار ادبیات معاصر افغانستان» شاهدهی است بر این مدعا.

چندی قبل کتاب ارزنده‌ی به نام «د افغانستان اوسنی ادبیات دسمیناردمقالو مجموعه» را که از سوی انجمن کلتوری [ادبیات] افغانستان چاپ شده، یکی از دوستان نهایت گرامی و ارجمند برایم هدیه داد. مقالات کتاب مذکور که از جانب عده‌ی از نویسندگان و قلم به داستان خوب کشور عزیزمان، افغانستان، به رشته تحریر درآمده، ارزشمند و درخور ستایش است.

این کتاب که با قطع و صحافت نهایت زیبا به چاپ رسیده، نمایانگر سلیقه خوب این انجمن است. در روی جلد این کتاب، تصویری از واقعیت‌های عینی جامعه‌مان با مهارت، دقت و تحلیل عمیق از وضع و شرایط کنونی که انعکاس دهنده دردهای ملت ماست، ترسیم گردیده است.

در نخستین برخورد با این کتاب قلب هر انسان اندیشمند و با احساس جریحه‌دار گردیده و یک بار دیگر تصویری از ویرانه‌ها، ظلم و بیدادگری جنایتکاران در ذهنش مجسم می‌گردد. این تصویر مادری را نشان می‌دهد که تمام هستی‌اش در اثر بمباران وحشیانه جنایتکاران، به خاک و خون مبدل گردیده.

او درحالی که طفل معصومش را در آغوش بر مهر تنگ فشرده، با هزاران اضطراب، درد، و نفرت از انسانهای وحشی و بیرحم با دنیای افکارش که پریشان و از هم گسیخته است، بر روی جاده پریچ و تاپ سرنوشت گنگ گام برمی‌دارد و به سوی منزل ناآشنا رخت سفر بسته است.

اگر صفحات زرین تاریخ کشور آزاد و سربلندمان را ورق بزنیم و آن را به صورت دقیق به خوانش بگیریم به ساده‌گی درمی‌یابیم که کشور عزیز و دوستداشتنی ما، افغانستان، در درازنای زمانه‌ها همیشه مورد تجاوز بیگانگان قرار گرفته و آنها کوشیده‌اند کشور ما را به ویرانه مبدل نموده و تمام هستی ما را تاراج نمایند. و اما مردم آزادی دوست و قهرمان ما، در برابر متجاوزان و استعمارگران به خاطر حراست و پشتیبانی از سرزمین دوستداشتنی خود از هیچ نوع فداکاری، از خودگذری و ایثار دریغ نورزیده، حتی با نثار گرانبهاترین چیز - که زنده‌گی است - از حاکمیت ملی و تمامیت ارضی کشور جاننازانه دفاع نموده‌اند. زنده‌گی در زیر سلطه متجاوزان و جنایتکاران را به خود تنگ دانسته دست به قیام زده‌اند که اکنون همه این کارنامه‌ها ثبت صفحات زرین تاریخ کشورمان گردیده و از نسلی به نسلی به مثابه میراث گرانبها منتقل میگردد.

نساگران و نویسندگان آگاه و با احساس ما نیز از سده‌های دور تاکنون با درک عمیق رسالت و وظایرستانه خویش دوشادوش ملت، با سلاح اندیشه و قلم، علیه متجاوزان و استعمارگران به مبارزه پرداخته و نگذاشته‌اند داشته‌های گرانبهای فرهنگ و ادبیات‌مان را، بیگانه‌گان به بغما برده و به بیغوله نبستی درافکنند. نه تنها در حفظ و حراست آن تلاش نموده‌اند، بلکه در راه رشد، توسعه و گسترش آن نیز، گامهای مؤثری برداشته‌اند. بی‌مورد نخواهد بود اگر بگویم که اکنون ادبیات ما یکی از غنی‌ترین و پربارترین شاخه‌های ادبیات جهان را تشکیل می‌دهد.

مجموعه مقالات سمینار ادبیات معاصر افغانستان را که به آن سخت دل بسته شده بودم، با دقت تمام سراپا مطالعه کردم. کتاب مذکور در شرایط

این که گفته شود آثار ادبی باید کاملاً با زبان مردم ایجاد گردد، نمی‌تواند درست باشد به خاطر این که آثار ادبی باید از موازین هنری برخوردار باشد، که خود هنر نیز زبان ادبیات را از زبان عادی متمایز می‌سازد.

کنونی کتابیست از هر حیطه پیش بها و ارزشمند، زیرا ضروری است روی ادبیات معاصر خویش فکر بکنیم و آن را با دقت مورد ارزیابی و بررسی همه جانبه قرار دهیم. تا به کاستیها و کمبودهای خویش متوجه شده و در راه رفع نواقص گامهای استوار و مؤثر برداشته و پرنده افکارمان را به سوی افقهای روشن آن، به پرواز درآوریم.

اگر کارهای انجام شده خود را همیشه مورد ارزیابی نقادانه قرار ندهیم و در راه از بین بردن جهات منفی آن تلاش لازم به خرج ندهیم در حقیقت به خطا رفته‌ایم و نتوانسته‌ایم که فرهنگ و ادبیات‌مان را به بالنده‌گی برسانیم. ما نه تنها باید در مورد پیروزیها، موفقیتها و پیشرفتها بیندیشیم، بلکه به کاستیها و کمبودهای خود نیز زرفر بنگریم. درست و بجاست اگر بگویم که در ادبیات معاصرمان ابتکار، نوآوری و پیشرفتها تا حدی صورت گرفته ولی این را نباید نادیده انگاشت که نارساییها نیز وجود دارند.

تحولات، دگرگونیها و انقلابات در یک جامعه تأثیر مستقیم بالای ادبیات، فرهنگ و کلتور همان جامعه دارد. تجاوز مستقیم روسها و جنگ تحمیلی بیش از یک دهه که هنوز هم با ابعاد گسترده آن ادامه دارد، تأثیر مستقیم بالای ادبیات معاصر ما نموده است. در ادبیات معاصر ما امروز بیشتر زبان مقاومت مطرح است و زبان مقاومت باعث تحولی بزرگ و عمیق در ادبیات ما گردیده که با صراحت می‌توان آن را نوآوری نامید. هدف از نوآوری و ابتکار در قسمت شعر معاصر همان اشعار است که پیام نو و تازه را داراست و حکایتگر زمانی که ما در آن زنده‌گی می‌کنیم، تحولاتی که در عصر ما به وجود آمده و شاعر عصر آن را گام به گام تعقیب می‌کند و عطر زمان را به مشام خواننده می‌رساند تا وی از آن لذت ببرد. هدف از نوآوری، ترکیب نو، واژه‌های نو، کنایات، استعارات و تشبیهات نو در قالبهای مختلف شعر است، که شاعر با دراکت و تحلیل عمیق از وضع و شرایطی که در آن زنده‌گی می‌کند به خواننده عرضه می‌دارد. متلاً وقتی شاعر عصر ما می‌بیند که سرزمین دوستداشتنی‌اش مورد تجاوز نیروهای اجنبی قرار گرفته و جنگ تحمیلی ملتش را به خاک و خون کشیده قلم برمی‌دارد و علیه متجاوزان دوشادوش ملتش به مقاومت می‌پردازد. پیکر به خون عجبین شده میهن را، درد هم میهنانش را با گوشت و پوست و استخوان احساس می‌کند و آن را هنرمندانه به زبان شعر می‌نویسد، معلوم می‌شود که این شاعر با احساس مسؤلیت و درک رسالت تاریخی با ملت و عصر، همگام بوده است. این که گفتیم نارساییها، این نکته متوجه آن عده از نساگران است که جسماً در عصر ما و روحاً در قرنهای گذشته - با شعرهای شان - زنده‌گی می‌کنند. با صراحت می‌توان گفت که آنها از عصر ما هستند ولی در عصر ما

نیستند، زیرا ترکیب واژه‌ها، استعارات و تشبیهاتی که آنها به کار می‌برند کاملاً تکراری، کهنه و از کار افتاده است. اگر به سده‌های پیشین به دقت بنگریم و اشعار شعرای قرنهای گذشته را مورد مطالعه قرار دهیم به ساده‌گی درمی‌یابیم که این گونه شاعر با ما نیست. به گونه مثال اگر شاعری قلم برمی‌دارد و در شعر مقاومت از تیر، کمان، شمشیر و غیره الاتی که در جنگهای معاصر مورد استعمال ندارد، استفاده می‌کند دیگر با مقتضیات زمان موافق نیست. عده‌ی بی‌که در هر قدم پایه روی پل گذشته‌گان می‌گذارند و از خود نمی‌توانند ابتکار به عمل آورند و یا نمی‌خواهند ابتکار نمایند، با تقلیدهای کورکورانه و ناپسند خود که خصیصه شاعر معاصر نیست با شیوه ایجادگری خویش هیچ‌گاهی نمی‌توانند سهم بارز در تکامل ادبیات ما ایفا نمایند. چنان که محترم محمد اکبر عشیق در مقاله‌ی تحت عنوان «نظری بر ادبیات مهاجر در ایران» می‌نویسد: «وقتی که زبان شاعر تکراریست، جهان‌بینی او مسلم تکراری خواهد بود. آتهایی که تصور می‌کنند با زبان «انوری ایبوردی» یا بازبان «سعدی شیرازی» می‌توان درین عصر تجارب انسان عصر ما را تصویر کرد، به نظر من مقداری پذیرفتن آن دشوار می‌نماید.»

و به ادامه همین مقاله می‌نویسد: «همه خلاقیت‌های ادبی جهان تنها و تنها در حوزه «زبان» است و عوامل اقتصادی عواملی هستند که آن را تغییر می‌دهند. آن سخن «وتبگشتاین» را از یاد نبرید که گفت: «معدودیت زبان من معدودیت جهان من است» یعنی هرکس هر مقدار گسترش زبانی داشته باشد به همان اندازه دارای جهان‌بینی وسیع‌تر است. زبان چیزی بسیار پیچیده است که ما تنها صرف و نحو و واژه‌گان را از آن به یاد می‌آوریم، در صورتی که درین چشم‌انداز تمام عواملی که بتوانند نقش دلالت داشته باشند همه در قلمرو زبان به صورت عام قرار می‌گیرند.»

حرفهای «عشیق» کاملاً با خواسته‌ها و نیازهای ادبیات معاصرمان مطابقت دارد. واقعاً زبان تکراری مبین طرز تفکر و جهان‌بینی تکراری می‌باشد. زبان در حالت تکامل است و نباید به مثابه پدیده ایستا بدان برخورد نماییم. چنانچه جمالزاده بنیانگذار قصه کوتاه فارسی درین زمینه می‌نویسد: «زبان مثل دریاست که مدام در سیر و حرکت است و هنگامی از سواحل عالم فکر دور شده و ساحل دیگری را در زیر امواج خود می‌کشد و هر آن چیزی که از امواج کنار می‌افتد به تدریج خشک شده و از میان می‌رود. خیالات و افکار و کلمات و لغات هم به همین طریق کم کم فراموش شده و از میان می‌روند. زبان هم مثل همه چیزهای دنیا می‌باشد. هر قرنی مقداری از آن می‌کاهد و مبلغی بر آن می‌افزاید. قانون دنیا چنین است و چاره‌پذیر نیست و بهبودی نباید در صدد بود که قیافه متحرک زبان را به شکل مخصوص ثابت نمود. سعی و کوشش به شوغاهای ادبی که به آفتاب زبان حکم میکنند که بایست به کلی باطل و بی‌ثمر است، چه زبان هم مثل آفتاب است و توقف و سکون بردار نیست و فقط آن گاه می‌ایستد که حیانتش سرآمده و مرده باشد» (ص ص ۲۴ - ۲۵).

مقاله عشیق از جهات زیادی می‌تواند ارزشمند ارزیابی گردد، زیرا تا حدودی ما را از وضع ادبیات مهاجر در ایران آگاهی می‌دهد و اما نقاطی نیز درین

مقاله وجود دارند که لازم است روی آن دقت صورت گیرد، به گونه مثال انتقاداتی که درین مقاله برآستاد خلیل الله خلیلی وارد آمده به عقیده من بیش از اندازه است. زیرا تا جایی که دیده می شود آستاد خلیلی از جمله شاعرانی است که باید بلند آرزایی گردد. چنان که از اشعار وی استنباط می گردد، موصوف به مثنای یک شاعر مبتکر در روند ایجادگری ادبی خویش مبتکرانه عمل نموده و آثار بلند از خود در تاریخ ادبیات مان به یادگار گذاشته است.

ما نمی گویم که اشعار آستاد خلیلی کاملاً از کاستیهای عاریست، اذعان باید کرد که اگر احیاناً کاستیهای وجود داشته باشد نهایت اندک است و در مقایسه با خوبها و برجسته گیها کاملاً ناچیز است. لازم بود که لبه نیز انتقادات محترم عشیق بیش از آنکه به سوی آستاد خلیلی باشد جانب عده دیگری که در مقایسه با آستاد خلیلی شاگرد نآموزی بیش نیستند و محترم عشیق آنان را در عرصه شاعری همطراز آستاد خلیلی قلمداد نموده اند، می بود. و هکذا محترم عشیق می نویسد: «اگر از شاعرانی همچون خلیلی که بیشتر به سبک خراسانی و پژواک و طبیعی که به سبک هندی گرایش دارند توقع داشته باشیم که زبان و تجربه نو داشته باشند توقع ما بیهوده است». درین جا نیز اندک عجز لانه قضاوت شده است. این گونه قضاوت در مورد شعری چون خلیلی و پژواک نمی تواند قابل قبول باشد. چه خلیلی و پژواک در نوآوریهای ادبی در شعر هیچ گونه کمی از خود نشان نداده اند. آنان نه تنها از جمله شاعران خوب ما هستند، که از پیشتازان شعر معاصر ما نیز محسوب می گردند. و این گفته که آنان فقط در عصر غزنویها و یا در چارچوب سبک خراسانی و یا هندی محصور مانده اند و نمی توانند ابتکار کنند و یا این که آنان ابتکار نکرده اند حرفی به جا و قضاوتی سالم نمی تواند باشد. به گونه مثال وقتی خلیلی می سراید:

گوئید به نوروز که امسال نیاید

در کشور خوتین کفنان ره نگشاید

بلبل به چمن نغمه شادی نسراید

ماتمزده گان را لب پر خنده نشاید

خون میدمد از خاک شهیدان وطن وای

ای وای وطن وای (۳، ص ۹۶)

هویدا میگردد که خلیلی نه تنها در سرایش شعر عنان ابتکار را به دست دارد و نوآوری می کند بلکه با تجارب شخصی خود خصوصیات زمانی خود را با الفاظ شاعرانه به بیان میکشد. درین جا خلیلی از ویژه گیهای زمانی خود داد سخن می دهد و بیدادهایی را که بر ملتش روا داشته شده است انعکاس می دهد، و یا زمانی که می گوید:

وطن، آمد بهار اما نینیم گل به دامانت

نیاید نغمه شادی زمرغان غزل خوانت

به جای موج، خون می جوشد از انهار خندانت

به جای لاله، روید داغ از طرف بیابانت

نسیم امروز با بلبل حدیث عشق سر کرده

مگر وقت سحر بگذشته از خاک شهیدانت

چه شد کز پرتو خورشید بوی مرگ می آید

یقین دارم که تابیده به شهرستان ویرانت

غریب شیر می آید به جای نغمه مرغان

مگس آتش زده صیاد ظالم در نیستانت

وطن ای مأمّن ما مادر ما اشیان ما

بهار آرزوی ما بهشت جاودان ما

(۳، ص ۸۰)

به اثبات می رسد که خلیلی به آنچه که در پیرامونش می گذشته بی توجه نبوده و هکذا آن چنان که محترم عشیق تعبیر نموده اند خلیلی باروند ادبیات معاصر بیگانه نبوده است. هم چنان این گفته محترم عشیق که در همه عمرش خلیلی غرق در سبک خراسانی بوده و تا پایان عمرش در عصر غزنویان می زیسته نیز اندکی غیر واقعی می نماید. عشیق در مورد خلیلی و پژواک هم از دیدگاه شکل و هم از دیدگاه محتوی، شعرشان را به آرزایی گرفته است. صرف نظر از محتوی، اگر شعر خلیلی را از دیدگاه شکلی آن مورد آرزایی قرار بدهیم درمی یابیم که خلیلی در آوان جوانی اش نیز شاعر کم پایه نبوده است. چنانچه درین سروده اش می نگریم:

نال به دل شد گره راه نیستان کجاست؟

خانه قفس شد به من، طرف بیابان کجاست؟

(۴، ص ۲۷)

و:

در تف این بسادیه سوخت سراپانتم

مزرع آتش گرفت، نم نم باران کجاست؟

(۴، ص ۲۷)

درین جا هم ترکیبات زیباست و هم شعر از لحاظ

تکنیک بخته است. و هم چنان همه گفته های عشیق در

مورد پژواک نیز صدق نمی نماید، به ویژه این گفته که

«اگر ما توقع تنماینم پژواک تجربه نوی داشته باشد

بیهوده است» نیز چندان واقعیتناهی نیست. چه هر

انسانی میتواند تجارب نوی داشته باشد به ویژه

شاعران. و این سروده پژواک که می گوید:

از من به جوان گوی که آزادی شعار است

کسز دست من افتاد تو بردار علم را

(۲، ص ۵۹)

یا:

من آن چراغ امیدم که نامیدم سحر

نسیم حادثه خاموش کرده است مرا

(۲، ص ۶۳)

و یا:

داوطلب دکومی پیغلی تور اوربل دی

چی بادننه بی لاهلی تارومارشی

(۲، ص ۵۷)

تا حدی گفته های محترم عشیق را نفی مینماید.

هم چنان درین کتاب مقاله بی از محترم عبدالرؤف

راضع زیر عنوان «مطالعه نثر داستانی در ادبیات

جهادی» به چاپ رسیده است. درین مقاله روی

نثر داستانی و مشخصات داستان کوتاه

صحتهایی صورت گرفته که در

ذات خود با ارزش است. بی جا نخواهد بود قسمتی از

این نوشته را در مورد داستان کوتاه درین جا نقل کنیم:

«داستان کوتاه پدیده بیست ادبی که شخصیتها و

آدمهای آن درگیر با حوادث و یا حادثه بی نماینده

می شوند، که ممکن است جسمی باشد و یا ذهنی. به

این ترتیب داستان کوتاه مانند دیگر انواع ادبی چون

شعر، نمایشنامه، قلمنامه و طنز رابطه و پیوند

ناگسستی بازنده گی عینی و واقعی دارد و میان

موضوع شخصیتهای داستانی و خواننده رابطه

مستقیم برقرار می کند.»

مقاله محترم راضع تا حد کافی در مورد نثر داستانی

دری و ویژه گیهای یک داستان کوتاه معلومات ارائه

می کند، که در ذات خود آموزنده است، به ویژه برای

جوانان و برای آثانی که تازه به دنیای داستان نویسی

روی آورده اند می تواند تا جایی راهنمای خوب محسوب گردد. مثلا وقتی که در مورد ابعاد پرورش شخصیت آدمهای داستانهای جهادی می نویسد:

«شخصیت را می توان عاملی پنداشت که تمامیت داستان بر محور آن می چرخد. به این دلیل که در زنده گی و نیز در هر داستانی دگرگون شدن شخصیت است که در مجموع موجب دگرگون شدن حوادث و رخدادها، جدالها و سایر عوامل می گردد.

گرچه در داستان آدمها شبهه آدمها هستند، عملها و حوادث شبهه عمل و حادثه و زنده گی شبهه زنده گی و نه خود آدم، خود عمل، خود حادثه و خود زنده گی در عینیت آن ولی خواننده های داستان در اثر تلفیق چند جانبه احساس این آدمها با حوادث و رخدادهایی که ممکن است پراکنده و دوراز هم قرار داشته و وقوع یافته باشند و تلفیق جهات عاطفی شخصیتها چنان به عینیت آن نزدیک می گردد که گویی در یک اجتماع واقعی زنده گی می کنند، با آدمها و رخدادهای واقعی سروکار دارد و یا در نهانخانه ذهن خود اجتماع هماهنگ را تجربه می کنند.»

و به ادامه می نویسد: «هر شخصیت موجودیت

خود را از سه نیروی اساسی برمی گیرد: ۱- ریشه های

بیولوژیکی و یا وراثت، ۲- محیط خانواده، ۳- محیط

اجتماع و یا جامعه.

هر انسان در مرحله نخست به علت متفاوت بودن

«زن» هایش از تمام افراد بشر دارای شخصیت و

موقعیت خاص به خودش می گردد. در مرحله دوم که

می توان آن را مرحله روانی گفت، انسان در پی دریافت

میکانیسم دفاعی نیرومند است که بتواند از متکوب

شدن غریزش در برابر چیزهایی که از بیرون خواه در

سطح خانواده و خواه در سطح اجتماع بر او تحمیل

می گردد جلوگیری کند. در مرحله سوم این شخصیت

هویت می یابد، مشخصات فردی او شکل می گیرد، و

برای خود قالب معین می یابد، و با توجه به این که در

داستان شخصیت افراد در محیط خانواده و اجتماع

مورد بررسی قرار می گیرد و تحلیل می گردد، در واقع

نویسنده نیز در پی نشان دادن هویت اصلی آدمهاست،

پس می توان گفت انگیزه های مشترک در عوامل

خانواده گی اجتماعی به آدمهای قصه های جهادی

خصوصیت تبیین و به گونه یک طبقه مشخص داده

است، البته نه آن طور که در تعاریف کلیدی به معنای

اخسی آن در تپ داستانی آمده است.»

در همین مقاله تعدادی از داستانهای جهادی قسماً

به نقد کشیده شده است که در مورد موجودیت عنصر

توصیف که از عناصر اساسی داستان به حساب می آید

مکت صورت گرفته که به نظر نگارنده این سطور ابراز

نظر محترم راضع درین زمینه نیز تا جایی به جا

می باشد. مقداری از توصیفهایی را که ایشان از

داستانهای مذکور انتخاب نموده اند به گونه مثال درین

جا ذکر می نمایم:

«... روسها هنوز از ترس جان، هزاران گلوله آتش

می کردند و مخصوصاً خمپاره های آتشزای روس

جامه زربفت از شراره های طلایی رنگ بر قامت برهنه

درختان پاییزی می دوخت.»

«... نبرد سختی در زیر آسمان ابرآلود و پررعد و

برق در گرفت. از یک طرف برق به خرمن ابرهای

قیرگون آتش می زد و در پی آن رعد کوهستان را تکان

می داد و آن گاه ایشاران باران تند و بی امان از آسمان

فرود می آمد و از سوی دیگر شعله های ارغوانی آتش به

آسمان سرمی کشید و اخترهای پرندۀ گلوله‌ها دری هم و در فضای شب بارانی شهاب وار خطوط زین می کشیدند.

«... باد شاخه‌های خزانزده درخت را تکان می‌داد و چشمان انور از لابه‌لای شاخسار درخت بقرار به آسمان آبی و پاره‌های سیمگون ابر که چون توده‌های بنبه در زیر باد در پهتۀ گنبد‌ها بود می‌دیدند خیره شده بود...»

«این وقت دیگر سپیده تازه دامن شب را دریده بود و خواب شفق براندام سیمین کهسار برف پوش می‌لفزید.»

به نظر نگارنده این سطور، کاستیهایی نیز در نوشته محترم «راضح» به چشم می‌خورد که ذیلاً آن را برمی‌شماریم. عنوان مقاله محترم راضح «مطالعه نثر داستانی دری در ادبیات جهادی» قرار داده شده است، و خواننده این طور برداشت می‌کند که در نوشته مذکور روی همه ابعاد نثر داستانی دری در ادبیات جهادی بحث صورت گرفته، درحالی که چنین نیست و نوشته مذکور برخلاف آنچه را که در عنوان در ذهن خواننده ترسیم می‌نماید در محدوده ناچیز حرکت نموده و فقط گوشه‌یی از نثر داستانی دری در ادبیات جهادی را مورد بررسی قرار داده است. از آن جایی که عنوان در ترسیم خمیره یک مضمون، یک مطلب و غیره... در ذهن خواننده اهمیت به سزا دارد لازم است که در انتخاب عنوان دقت کافی صورت گیرد، که متأسفانه درین مقاله در انتخاب عنوان دقت کافی و لازم صورت نگرفته و عنوان در محدوده وسیعتری از خود نوشته حرکت نموده است.

به عقیده من اگر عنوان مقاله مذکور «نگاهی به نثر داستانی دری در ادبیات جهادی» انتخاب می‌شد بهتر می‌بود. نکته دیگری که باید بدان اشاره گردد اینست که نویسنده مقاله «نثر داستانی دری در ادبیات جهادی» روی مثالها و تأکیدات نویسنده‌های غرب اتکا نموده است و هیچ گونه تماس با نوشته‌ها و نقطه نظرات نویسنده‌های فارسی به منظور تقویه گفتار خویش برقرار نمی‌نماید که این نوع برخورد در ذات خود از خودبیگانگی موصوف را به نمایش می‌گذارد. به گونه مثال: در پهلوی آنکه نویسنده مذکور از «گوگول» نویسنده روسی، «ادگار آلن پو»، «ایروینگ و غیره... نام می‌برد لازم بود که از هدایت، آل احمد و جمال زاده نیز نام برده می‌شد و از نحوه کار آنان نیز که از بنیانگذاران داستان کوتاه فارسی اند پادی می‌شد. هم چنان آن گونه که گفته آمدیم محترم راضح برخلاف عنوان که برای نوشته‌شان انتخاب نموده فقط بخش محدود از نثر داستانی دری در ادبیات جهادی را به ارزیابی گرفته‌اند که بررسی مذکور نیز در جارجوب دوسه جریده و یا مجله‌یی که در خارج پاکستان به نشر می‌رسند، محصور مانده و فقط یکی دو داستانی را از مجله سپیدی که در پشاور منتشر می‌گردد بررسی نموده است، که این خود نیز از کاستیهایی مقاله مذکور به حساب می‌آید. لازم بود در پهلوی داستانهایی مذکور، به نوشته‌ها و داستانهایی که در سایر مجلات، جراید و مجموعه‌های داستانی که در محیط مهاجرت در پشاور به نشر رسیده‌اند نیز عطف توجه می‌شد و محترم راضح جراید و مجلات جهادی را نیز از نظر به دور نمی‌داشت و داستانهایی را که در جراید و مجلات مذکور به نشر رسیده به ارزیابی می‌گرفت.

در همین کتاب مقاله‌یی تحت عنوان «دپشتو

جهادی شاعری نه یوه انتقادی کننه» از محترم سعدالدین شون، نیز درج شده است. با آنکه توجه در مقاله مذکور می‌توان دریافت که عنوان مقاله با محتوای آن سازگار نیست. درین جا نیز عنوان به مراتب بزرگتر از خود مقاله انتخاب شده است. درین مقاله، با آنکه روی ابعاد شاعری پشتو به گونه آنکه بحث شده است اما، به هیچ وجه حتی در سطح همین عنوان هم کافی نیست. نکته دیگری که باید روی آن مکت صورت گیرد، اتکای نویسنده مذکور روی دلایل «استاد ژواک» در مورد انگیزه‌های شاعری و ایجادگری فردوسی حماسه سرای بزرگ است. درین جا نویسنده از زبان «ژواک» نقل می‌کند: [...]

سخن در مورد «فرخی» که برای صله به مدح شاهان پرداخته و شاعری کرده شاید تا حدی درست باشد آن هم نه به گونه قطع چه فرخی سیستانی قبل از آنکه به دربار شاهان غزنوی راه یابد نیز شاعر بوده، اما این حرف در مورد «فردوسی» کاملاً بی‌پایه است. و این تصور که «فردوسی» به خاطر به دست آوردن صله شهکار بزرگی چون شاهنامه را پدید آورده دقیق نمی‌تواند باشد. چه شاعری که صرفاً به خاطر به دست آوردن مادیات به سرایش پردازد هیچ گاهی قادر نیست که شهکاری چنان با عظمت را که در طلابه ادبیات دنیا درخشش جاودانه دارد و از شهکارهای بزرگ ادبی دنیا محسوب میگردد، پدید آورد.

در صفحه ۱۰۴ این کتاب، در قسمت بحث پیرامون مقاله محترم محمد صدیق پسرلی، آقای شون چنین ابراز نظر نموده است: [...]

برداشت شون صاحب درین زمینه نیز درخور تأمل است. برای آنکه ادبیات در ارتقای سطح فرهنگی جامعه نقش ارزنده‌یی را داراست و لازم است هرچه بیشتر در راستای تکامل ادبیات و ارتقای آن در سطوح بالا تلاش صورت گیرد. و اگر قرار باشد که ادبیات در سطح نازل ایجاد شود، آثار ادبی از مسیر هنریت منحرف میشود و به ابتدالی می‌گراید. این که گفته شود آثار ادبی باید کاملاً با زبان مردم ایجاد گردد، نمی‌تواند درست باشد به خاطر این که آثار ادبی باید از موازین هنری برخوردار باشد، که خود هنر نیز زبان ادبیات را از زبان عادی متمایز می‌سازد.

محترم موج نیز در این زمینه ابراز نظر نموده است که قسمتی از آن را درین جا نقل میکنیم: «می‌خواستم در رابطه به شعر چند نکته عرض کنم، اما پیش از آن یک مثال کوچک می‌دهم، ما که در اطراف درس خوانده بودیم، تا صف ۱۲، سطح دانش ما بسیار پایان بود، مثلاً اگر ما پوهنتون را صد فیصد بگیریم، سطح دانش ما پنجاه و یا شصت بود. وقتی که به پوهنتون آمدیم، سطح به صد بود ما بودیم به پنجاه. باید پله‌های دیگری را طی میکردیم تا به صد میرسیدیم، و ما این مکلفیت را داشتیم تا سطح دانش خود را بالا ببریم به صد، نه استاد پوهنتون این مکلفیت را داشت که تدریس خود را پایان بیاورد به سطح دانش ما.

بناء شعر باید درست گفته شود، شعر باید به سطح خودش گفته شود، اگر شعر به سطح پائین گفته شود، ما چیزهایی را که می‌گوییم مثلاً: استعاره، کنایه، سمبول... اگر ما اینها را در شعر داخل نکنیم، ما بگوییم که شعر را باید عام بفهمد، وقتی که ما سمبول داخل می‌کنیم، استعاره و کنایه داخل می‌کنیم، دیگر صنایع

بدیعی و بیان را داخل می‌کنیم، درین صورت از سطح دانش عام یک کمی بالا می‌رود.»

در این مورد محترم محمد صدیق پسرلی نیز ابراز نظر نموده‌اند که نقل آن درین جا بی‌مورد نخواهد بود: [...]

درین کتاب مقاله‌یی نیز از محترم میرویس موج تحت عنوان «جهاد و شعر مقاومت» به نشر رسیده که قسمتی از آن را مورد بررسی قرار می‌دهیم. در بخشی از مقاله مذکور آمده است: «شعر و اجتماع و پدیده‌های اجتماع در درازنای سده‌ها همواره یکی بر دیگری اثر داشته و از یک دیگر تاثیر پذیرفته‌اند. شعر دری نیز از زمان پیدایی آن تا امروز در مقطعی زمانی خاص از دیگر گونه‌های اجتماعی متأثر شده و یا سبب تغییرات در جامعه پیرامون خویش گردیده است. در کشورهای دری زبان و به خصوص افغانستان، شاعران متعدد و آگاه همیشه رسالت خویش را در برابر مردم و جامعه چنان که بایسته است به سر رسانده و پایه پای زمان از چگونه‌گی حوادث آن روزگار سخن گفته‌اند.»

محترم موج در مقاله خویش از شعر مقاومت و ویژه‌گیهای آن سخن رانده است که درخور اهمیت است. اما نقطه‌یی که باید در آن دقت صورت گیرد این است که در مقاله مذکور تنها پیرامون همه ابعاد شعر مقاومت صحبت به عمل نیامده بلکه در یک بعد فقط در کانال شعر استاد خلیلی محدود شده است. چنانچه قبلاً اشاره کردیم استاد خلیلی از شعرای بزرگ معاصر است، که نظیر وی کمتر در میان شعرای ما دیده میشود اما این بدان معنی نیست که ما در عرصه شاعری به خصوص شعر مقاومت تنها استاد خلیلی را داشته‌ایم. خلیلی به جای خود محترم است و یاد ایشان در مقاله مذکور نیز کاملاً به جا و منطقی است. اما لازم بود که در پهلوی استاد خلیلی از شعرای دیگری که در عرصه شعر مقاومت خدمات شایسته را انجام داده‌اند نیز نام برده می‌شد و یا حداقل شعرشان مورد ارزیابی قرار می‌گرفت، که متأسفانه در مقاله مذکور چنان چیزی به چشم نمی‌خورد، به گونه مثال لازم بود از شعرایی چون استاد آینه و محترم پژواک نیز نام برده می‌شد، چه شعرای مذکور از جمله شاعران خوب کشور ما بوده و عمرها درین زمینه زحمت کشیده‌اند و در عرصه ادبیات به ویژه شعر مقاومت خواهی نخواهی مطرح می‌باشند، که فروگذاشت از این امر چشم پوشی بر حقایق محسوب میگردد، و در چنین نوشته‌هایی لازم است از آنان نیز نام برده شود.

هم چنان درین کتاب مقالاتی از نویسنده‌گان محترم هریک، سیاوون مومند، سید محی‌الدین هاشمی، افضل شیرزاد، فضل ولی ناگاره، محمد صدیق پسرلی، استاد آینه، محمد عارف غروال، زرین انخو، حکیم تنیوال، حبیب الله رفیع و محمد آصف صمیم به چاپ رسیده که هر کدام آن به جای خود ارزشمند می‌باشد. از آنجایی که تدویر چنین سیمینارها و به راه اندازی کنفرانسهای ازین دست در تکامل ادبیات و شکوفایی آثار ادبی، نقش عمده‌یی را ایفا می‌نماید، امیدواریم که در آینده‌ها نیز سیمینارها و نشستها، محافل و کنفرانسهای از این نوع داشته باشیم.

□ به نقل از «خپلواکی» (نشریه اتحادیه نویسندگان افغانستان آزاد) - شماره دوم - سال هفتم